

امر و خلق

جلد 2



تتبع و تدوین

اسدالله فاضل مازندرانی

برای آگاهی

به آماج آراستن کارنامه نویسندگان مازندرانی / تبرستانی ، کتاب امر و خلق را از تارنمای " کتابخانه مراجع و آثار بهائی " برداشتم. در این نشانی دوره 4 جلدی امر و خلق را به روش نگاره/فتو/عکس نهاده اند و می باید برگ برگ را دید و ذخیره نمود:

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK1 امر و خلق. جلد 1

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK2 امر و خلق. جلد 2

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK3 امر و خلق. جلد 3

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK4 امر و خلق. جلد 4

یکایک رویه ها را پس انداز کردم؛ آنگاه به پی دی اف گردانیدم و این بازچاپ را به خواستاران سپرده ام.

پاییز 2009

بمون تپوری (ح. ص).

امر و خلق

www.tabarestan.info
جلد دوم
تبرستان

فصل اول

در بیان مظاهر مقدسه الهیه

ضرورت و حکمت ظهور مظاهر

الهیه در این عالم

از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی کینونت
و حقیقت هر شیئی را با سعی از اسماء تجلی نمود
و بصفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر
کل اسماء و صفات و مرات کینونت خود قرار فرمود و باین
فضل عظیم و مرحمت ندم اختصاص نمود و لکن این تجلیات
انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت
انسان مستور و محجوب است چنانچه شعله و اشعه و انوار
در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش درخشش آفتاب
جهانتاب در مریا و مجالی که از زنگ و غبار و شوونات
بشری تیره و مظلّم گشته مخفی و مهجور است حال این
شمع و سراج را فروزنده باید و این مریا و مجالی را صیقل

دهنده شاید و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر
نشود هرگز سراج نیفرود و تا آینه از زنگ و غبار ممتازنگرد
صورت و مثال و تجلی و اشراق شمس بی امس را و منطبع نشود ..

مظاهر الهیه جامع عبودیت

و الوهیت هرک و اند

و چون ما بین خلق و حق لحاکث و قدیم و واجب و ممکن بهیچو^{جه}
رابط و مناسبت و موافقت و مشابَهت نبوده و نیست لهذا رهبر
عهد و عصر کینونت سازجی را در عالم ملك و ملکوت ظاهر فرماید
و این لطیفه ربانی و دقیقه صدائی را از ^{خلق فرماید و عنصر} عنصر شرابی غا^{هری}
و عنصر غیبی الهی و در مقام در او خلق فرماید يك مقام حقیقت
که مقام لا ینطق الا عن الله ربه است که در حدیث میفرماید -
لی مع الله حالات انا هو و هو انا الا انا و هو هو و همچنین
قف یا محمد انت الحبيب وانت المحبوب و همچنین میفرماید
لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و مقام دیگر مقام بشریت است
که میفرماید ما انا الا بشر مثلکم و قل سبحان ربي هل کنت الا بشرا
رسولا و این کینونات مجرد و حقایق منیره و سائط فیض کلیماند
و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقان
و حقایق صافین را با الهامات غیبیه ^{و فیوضات} لا ریبیه و نسائم قد سیه از کدورا^ت
عالم ملکیه سازج و منیر گردانند و افتده مقربین از رنگارخ و پاک

و منزه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب سترو پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر -
 الهی سر بر آرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افئده بر افراز و ازین کلمات و اشارات معلوم و ثابت شد که لا یتدبر العالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیه مظهر اسم -
 الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع نام در ظل تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردد تا به مقام و مرتبه که در حقایق انسانی مستودع است مشرف و فائز شوند - و از آنحضرت در روحی است قوله الاعلی من الناس من انکر الفیب و منهم من انکر الشهود -
 الذی ینطق فی کل الاشیا انه لا اله الا هو العزیز السختر و از حضرت عبد الیها در تفاوضات است قوله العبین چون ما نظر بوجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلا و طرا محتاج به ربی هستند اگر زمینی سر بی نداشته باشد جنگل میشود گیاه بیهود میروید اما اگر در هقانی پیدا شود و زرع نماید خرمنها بجهت قوت ذوی الارواح مهیا گردد پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت در هقانی است اشجار را ملاحظه کنید اگر بی ربی بمانند بی ثمر میشوند و اگر بی ثمرمانند بیفایده اند اما اگر در تحت تربیت افتد آند رخت بی ثمر یا ثمر -
 شود و در رختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب و پیوند میوه شیرین بخشد . . . و همچنین در حیوانات ملاحظه نمائید که اگر حیوان تربیت شود اهلی گردد و چون انسان بی تربیت ماند

حیوان گرد نه بلنده اگر او را بحکم طبیعت گذاری از حیوان نیست تر
شود و اگر تربیت کنی ملائکه گرد نه زیرا اکثر حیوانات این نوع خود را
نخورند اما انسان در سودان و او را وسط افریقا این نوع خویش را
بند و بخورد پس ملاحظه کن که تربیت است که شرق و غرب را
نه رطل حکم انسان می آرد تربیت است که این همه صنایع عجیبه را
ظاهر میکند تربیت است که این علم و فنون عظیمه را ترویج مینماید
تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدید را مینماید و اگر
مربی نبود بهیچوجه اینگونه اسباب راحت و مدنیت و انسانیت فراهم
نمیشد اگر انسانیرا در بیابانی بگذاری که این نوع خویش را نبیند
شبهه نیست که حیوان محض گرد نه پس معلوم شد که مربی لازم
است لکن تربیت بر سه قسم است تربیت جسمانی تربیت انسانی و
تربیت روحانی اما تربیت جسمانی بجهت نشور نمای این جسم است
و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که
حیوان یا انسان و آن مشترک اند و اما تربیت انسانی عبارت از
مدنیت است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و
صنعت و علم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار
امتیاز انسان از حیوان است و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتی است
و آن اکتسابات کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آن است زیرا
نه ریشمقام انسان مرکز سوحات رحمانیه گرد نه و مظهر لنعلمن انسانا
علی صورتنا و مثالنا شود و آن نتیجه عالم انسانی است حال مایک

مری میخوایم که هم مری جسمانی و هم مری انسانی و هم مری روحانی
 گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد اگر کسی بگوید که من در
 کمال عقل و ادراک و محتاج بآن مری نیستم او منکریدیهیات است مثل
 طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم بعقل و فکر خود حرکت مینمایم
 و کمالات وجود را تحصیل میکنم و مثل آنست که کوری گوید من محتاج
 به چشم نیستم چونکه بسیار کوران هستند که گذران میکنند پس واضح
 و مشهود است که انسان محتاج به مری است این مری بیشک و
 و شبهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد چه اگر
 مثل سایر بشر باشد مری نمیشود علی الخصوص که باید هم مری
 جسمانی باشد و هم مری انسانی و هم مری روحانی یعنی نظم و تمشیت
 امور جسمانی دهد و هیئت اجتماعی تشکیل کند تا تعاضد و تعاون
 در معیشت حاصل گردد و امور جسمانی در جمیع شئون منظم و مرتب
 شود و همچنین تا سیر تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار
 را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسعه علم و معارف
 شود و حقایق اشیا و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد و
 روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات از یاد یابد و از محسوسات
 استدلالات و انتقالات بمعقولات شود و همچنین تربیت روحانیه نماید
 تا عقول و ادراک پی بعالم ماوراء الطبیعه ببرد و استفاضه از تنفحات
 مقدسه روح القدس نماید و بملا اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیه
 مظاهر سنوحات رحمانیه گردد تا اینکه جمیع اسماء و صفات
 الهی در مراتب حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه لنعملن

انسانا علی صورتنا و مثالنا تحقق یابد و این معلم است که
 قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم بر نیاید و بفتایح فکریه -
 تکفل چنین مواهب نتوان نمود شخص واحد چگونه تا سپس
 این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند پس باید قوه معنویه
 ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهده این کار بر آید يك ذات
 مقدس عالم انسانی را زنده کند و هیئت کره ارض را تفسیر
 دهد و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید و تا سپس
 حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید نظم عالم دهد
 و ملل و امم را در ظل رایت واحد آرک خلق را از عالم نقایص
 و رذائل نجات دهد و بکمالات فطریه و اکتساییه تشویق و
 تحریض نماید البته این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهده
 این کار بر آید یا ^{باید} انصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است
 امری را که جمیع دول و ملل عالم با جمیع قوی و جنود ترویج
 نتوانند و اجراء نکنند يك نفس مقدس بی ناصر و معین اجرا
 نماید آیا این بقوت بشریه ممکن است لا والله

و قوله العزيز جميع اسرار کائنات در انسان موجود است پس
 اگر در ظل تربیت عربی بیفتد و تربیت شود جوهر الجواهر
 گردد نور الانوار شود روح الارواح گردد مرکز سنوحات -
 رحمانیه شود مصدر صفات روحانیه گردد مشرق انوار ملکوتی
 شود مهبط الهامات ربانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند

مظهر صفات شیطانی گردد جامع زائل حیوانی شود مصدر
 شوون ظلما نی گزند این است حکمت بعثت انبیاء بجهت
 تربیت بشر تا این زغال سنگ نه انه العاصم شود و این شجره
 ثمر پیوند گردد و میوه نه نهایت حلاوت و لطافت بخشد . . .
 مظاهر مقدسه الهیه مرکز انوار حقیقت اند و منبع اسرار و
 فیوض محبت تجلی بر عالم قلب و افکار نمایند و فیض ایندی
 بر عالم ارواح مبدول فرمایند حیات روحانی بخشند و بانسوار
 حقایق و معانی درخشند روشنائی عالم افکار از آن مرکز
 انوار و مدافع اسرار است اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس
 مقدسه نبود عالم نفوس و افکار ظلمت اندر ظلمت است و اگر
 تعالیم صحیحه آن مطالع اسرار نبود عالم انسانی جولانگاه
 اخلاق و اطوار حیوانی بود . . . از جمله نه بین عصر الهی
 ملاحظه نما که چقدر ترقی نه در عالم عقول و افکار حاصل گردیده
 و حال بدایت اشراق است عنقریب ملاحظه شود که ایسن
 فیوضات جنیده و این تعالیم الهیه اینجهان تاریک را
 نورانی نمایند و این اقالیم غمگین را بهشت برین فرمایند
 و از آنحضرت نه رساله سیاسی است قوله الجلیل این
 مشهود و واضح است که نه در طینت و فطرت جمیع موجودات
 قوت و استعداد ظهور نه و نوع کمالات موجود یکی کمالات
 فطریه که من نه و در واسطه صرف ایجان الهی است و دیگری

کمالات اکتسابیه است که در ظل تربیت مری حقیقی است در
اعیان خارجه ملاحظه نمائید که در اشجار و ازهار و اثمار و
طراوت و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجود
و دیگری نضارت و حلاوت زائد الوصف است که بتربیت
باغبان عنایت در آن مشهود چه اگر بحال خود گذاشته شود
جنگل و آجام گرد و گل و شکره نگشاید و ثمری نبخشاید و
شایسته سوختن و افروختن گرد و ولکن چون در ظل تربیت
رعایت مری در آید و گلستان شود چمن و گلشن گرد و ازهار
و اثمار بیرون آرد و بگل و ریاحین بیاراید بهمچنین جمیع
بشریه هیئت جامعه انسانیه نیز اگر بحال خویش ترک شود
چون حشرات محسوس شود و در زمهره بهائم و سباع محدود
گردد در رنگی و تیز چنگی و خونخوارگی بیاموزد و در آتش
حرمان و ضعیان بسوزد نوع انسان در بدستان آفاق کوه کان
سیق خوانند و از علل مزمنه سقیم و ناتوان هیاکل مقدسه
انبیاء و اولیاء که یب انجمن رحمان اند و طبیب شفاخانه
حضرت یزدان بشیر عنایت اند و آفتاب فلک اشیر هدایت
تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی -
انسانی افسرده و مخموم است بنار موقده الهی برافروزد و
امراض مزمنه بعنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد
پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست که انجمن انسانی را تربیت

و عنایت مرہی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابطہ
و مانع و رادع و مشوق و سائق و جاذب و واجب چہ کہ باغ ۔
آفرینش جز بتربیت باغبان عنایت و فیوضات حضرت احدیت
و سیاست عادہ حکومت آرایش و لطافت و فیض و برکت نیاید
و در توفیقی از حضرت نقطہ است قوله الاعلیٰ بسم اللہ
الرحمن الرحیم الحمد لله المتعالی عن ذکر الذات بالذات ۔
للذات و المتقد من عن ذکر الاسماء و الصفات الہ نرد حی
قیم احد و ترصد لم یزل کان ولم یکن معہ من شیء ولا یزال
انہ ہو کائن ولا یكون معہ شیء قد ابداع مبادی الاسماء
و الصفات یظہور مشیة واحدات شؤونات الابداع بتجلدی
ارادته و نسبها الی نفسه لظہور فناء کبریا ئیته ثم قد امر
کل المبادیان يدعوہ بتلك الاسماء و الصفات لیتلجلج الممكن
الی غایة فیضه و یبلغ المفتقر الی منتهی حظہ سبحانہ
و تعالیٰ کل الصفات لساحة قد من سیوحیتہ افک محض و کل
الاسماء لجلال عز قیومیته کذب صرف لم یصعد الی ہواء
عز کبریا ئیته اعلیٰ مشاعر جوہریات المجردات ولم ینزل بساحة
فناء اعلیٰ مجرد ظہورات الممكنات وهو كما هو علیہ فی
عز ذاته و علو صفاته لم یکن فی خلقه له مثل ولا فی الامکان
صفة و لا اسم سبحانہ و تعالیٰ عن وصف الواصفین و من نعت
الناعین و الصلوة علی محمد مرکز دائرۃ الوجود فی العالمین

والظاهر عن الله والقائم في مقامه في كل عوالم الغيب
والشهادة ما ذكر في الاسمين وحجب في الرمزين وبرز في
المقامين واستعلى في الامرين والسلام على مظاهر نفسه ائمة
الدين واركان اليقين ومظاهر تجليات اسم الله المقتد والمكين
ومائز الىه في يواطن آيات كتاب المبين اشهد انهم عباد
مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون وانهم لا يستطيعون
بشيء الا باذنه وهم من خشيته مشفقون وانما الرحمة على
الذين اتبعوه هم واطاعوا امرهم وآمنوا بسرهم وعلانيتهم
بسر البازر عنهم والمستتر فيهم فاعلم ان ذات الازل هو
اجل من ان يعرف بغيره او يوصف بسواه ولا يقع عليه من الخلق
بشيء وانما الاسماء تدل على انفسها والصفات تحكي عن امثلتها
وان ذات على مخلوق قد نسيه الله الى نفسه تشريفا له مثل
الكمية يقال له بيت الله وانه ذات الله الظاهر في ملكوت
الامر والخلق كما اشار على عليه السلام في قوله حين سئل
عنه ^{عن} مبادئ العلل تلك صور عارية عن المواد خالية عن القوة
والاستعداد تجلى لها بها فاشرفت وطال عنها قتلا لئست
والنسي في هويتها مثاله فاعلم انفسها انفعاله وهو ذات الله
العليا وشجرة الطوبى وسدرة المنتهى من عرفها لن يشق
ايدا ومن جهلها ضل وغوى وقد كشف معنى ذلك الحديث
قوله انا الذات في الذات للذات بالذات وانا ذات الذوات

و معنى ذلك الحديث فى قول الصادق ع^۳ تلك بيوت النور
وتمس الظهور و معدن الاشارة واحسن العبارة لاهى هو
ولا هو غيرها وان ذات على لم يك ذات الله وان ذاته
الظاهرة فى مقام الابداع هو ذات الذى نسب الى نفسه وهو
ذات على و ينطق بالشهادة على ذلك كتاب الله حيث قال
ويحذركم نفسه وقد فسر الصادق اى يحذركم ان لاتجعلوا
محمدًا مصنوعًا وانه لو كان مصنوعًا و لسكان الذات ..
محدثًا مصنوعًا وهذا هو الكفر الصراح و ثبت بالاجماع وآية
المباهلة ان عليًا نفس رسول الله يجرى عليه ما جرى الله فيه
وانه ضوء قد ذوت من الضوء الاول و ارادة قد حقق مسن
مشبهه الاولى و اليه الاشارة من قوله ع انا صاحب الازلية
الثانوية و قوله مخاطبًا لسلمان و جندب ان معرفتى بالتورانية
معرفة الله و معرفة الله معرفتى و هذا هو الكين الخالص
الذى امر الله به حيث قال و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين
له الدين وان معرفة الازل هو معرفته و معرفته هى معرفة
الازل لان فى الامكان لا يمكن الا معرفته و اليه الاشارة قول
آل الله من عرفكم فقد عرف الله و قول الامام تحن اسماء التى
لا يعرف الله الا بسبل معرفتنا بنا عرف الله و بنا عبد الله
ولو لا نامعبد الله . . . ما سألته عن قول المذكور ذات
على مسوس بذات الله انه ذات مخلوق قد نسيه الله الى نفسه

لتشريفه وان من منتهى قربه به قد عبر بالاصا من والاجسل
الذات من ان يقارن خلقه او يعرفه عباده وهو كما قال لا يدركه
الايصار وهودرك الايصار وهواللطيف الخبير .

و در توقيصی دیگر است توله الاهلی و اشار الى ذلك المقام
قول الحجة عليه السلام في دعائه الساطعة من ناحية المقدسة
حيث قال لا فرق بينك و بينه الا انهم عبادك و خلقتك فتفهمها
ورثتها بيدك يدتها عندك عودها اليك اعضاء و اشهاد
و از حضرت بهاء الله در كتاب ايقان است توله الابهي از قبيل
در مقام از برای شمس مشرقه از مشارق الهيه بيان نمود يهيكی
مقام توحيد و رتبه تفريد و مقام دیگر مقام تفصيل و -
عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است در مقام توحيد
و علو تجريد اطلاق ربوبيت و الوهيت و احديت صرفه
و هويت بحته بر آن جواهر وجود شده و ميشود زیرا که جميع
بر عرش ظهور الله ساکن اند و بر کرسی لطن ^{الله} واقف يعنسی
ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر
چنانچه نعمات ربوبيه ازین هياكل احديه ظاهر شد و در مقام
ثانی که مقام تفصيل و تحدید و اشارات و دلالات ملكيسه
است عيوديت صرفه و فقر بحت و فناي باء ازیشان ظاهر است
چنانچه ميفرمايد انى عبد الله و ما انا الا بشر مثلکم و اگر شنیده
شود از مظاهر جامعہ انى انا الله حق است و ربي در آن -

ن
 نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای اشیا
 ظهور اله و اسم اله و صفة د رارض ظاهر این است که میفرمایند
 و ما رعبت اذ رعبت ولكن الله رمى و همچنین ان الذین
 یبایعونک انما یبایعون الله و همچنین اگر بفرمایند
 نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهراست چنانچه بظاهر در
 منتهی رتبه عبودیت ظاهر شد آنکه احدی رایا رای آن نه که
 بآن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود این است که از آن
 جواهر در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج
 معانی سلطان حقیقی از کار ربوبیت و الوهیت ظاهر شده
 اگر درست ملاحظه شود که همین رتبه منتهای نیستی و فنا
 در خود مشاهده نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای
 صرف کگویا خود را معدوم صرف دانسته اند و ذکر خود را در
 آنساحت شرك تصور کرده اند این است که آنچه
 بفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت
 و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه
 در آن نیست .

و در لوحی از آنحضرت چنین مسطور است قوله الاعلی و چون
 ابواب عرفان و وصول بآن ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض
 جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق
 جود و کرم بر همه اشیا مستشرق فرموده و آنجمال عز احدیسه

را از مابین بریه خود منتخب نمود و بخلعت تخصیص مخصوص فرموده و لاجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را - بسلسال کوثر بیزوال و تسنیم قدم بیمثال تا جمیع ذرات اشیا از کدورات غفلت و هوی پاک و مقدس شده بجهروت عز لقا که مقام قدم بقا است در آیند او است مرآت اولیه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمه تامه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیه و جمیع خلق را باطاعت او که عین اطاعة الله است مأمور فرموده و تموجات ایحراسمیه از اراده اش ظاهر و ظهورات پیام صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات در وصف ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع باین مقام بوده و احدی را ازین مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس احدیه است تجاوز و ارتقاء ممکن نه چه که وصول بخیب لایدرک بیدیه محال و معتنع بوده پس تموجات آن بحر باطن در ظاهر این ظهور سبحانی مشهود را اشراقات آنشخص غیب از افق این طلوع قدم صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ و ایسن کینونات مشرقه از صبح احدیت را بحجتی ظاهر فرموده که دون آن کینونات مشرقه مرسله ازاتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که دون حجت واضحه و برهان لائح حجت الهی و برهان عز صمدانی برهیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد و لکن

تخصيص أن حجت بآيات منزله ويا اشارات ظاهره ويا دون
آن منوط و مشروط بإرادة آن سلطان مشيت بوده وخواهد
يوك و منوط و معلق بارائه دون آن نبوده .

قال الشيخ في آخر الشفاء راء من الفضائل عفة و حكمة و
شجاعة و من اجتمعت له منها الحكمة النظرية فقد سعد و فاز
معد لك بالخواص النبوية و يصير ربا انسانيا و يكاد ان تحصل
عبادته يعد الله تعالى وهو سلطان الارض و خليفة الله فيها
كشكول شيخ بهائي

في الدعاء الرجبية و آياتك و مقاماتك التي لا تعطيل لها في
كل مكان يعرفك بها من عرفك لا فرق بينك و بينها الا انهم
عبادك و خلقك بهم ملائكة سماءك و ارضك حتى
ظهر ان لا اله الا انت الخ و اشار الصادق اليهم بقوله
لنا مع الله حالات نحن فيها هو و هو نحن و هو هو و نحن
نحن و في رواية الا انه هو و نحن نحن و قال امير المؤمنين
في خطبة يوم الغدير و الجمعة في حق محمد استخلصه

في القدم على سائر الامم على علم منه الى ان قال و انتجه امرا
و ناهيا عنه اقامه في سائر عالمه في الاء مقامه اذ كان لا
تدركه الا بصار و هو يدرك الا بصار و لا تحويه خواطر الانسكار
ولا تمثله غوامض الظنون في الاسرار و لا اله الا هو الملك الجبار
شرح زيارة شيخ احسائي

قال الصدوق رحمه الله وجه الله انبياءه و حججه
روى عن أبي الصلت عن الرضا قال قلت يا ابن الرسول الله
ما معنى الخبر الذي روه ان ثواب لا اله الا الله ثواب النظر
الى وجه الله فقال من وصف الله بوجهه كالوجه فقد كفر و

لكن وجه الله انبياءه و رسله و حججه و الذين بهم يتوجه
الى الله و الى دينه و النظر الى انبياء الله و رسله و حججه فسي
درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين يوم القيامة مجمع البحرين

مقام انسان كامل و مظهر كل الهى كه مقام

نفس حق در تكوين و تشريع اسمت و

عرفان الله بـ عرفان آن حصول يابد

و نیز در لوحى از حضرت بها^۴ الله است قوله الاعلى

هو الاقدس الاعظم العليم الحكيم ندای مظلوم آفاق را بلسان

پارسى بشنو جميع لاجل عرفان الله خلق شده اند و عرفان او

منوط بـ عرفان مظهر و مشرق و حق او بوده چه آنذات مقدس

لم يزل مقدس از ظهور و بروز و منزه از صعوبت و نزول بسوده و

خواهد بود و جميع اسماء و صفات عليها بمشرق امر الهى راجع

چه كه او است ظهور الله ما بين خلق او من عرفه فقد عرف الله

و من اعرض عنه فقد اعرض عن الله المهمين القيوم

و در لوح خطاب بعبد الوهاب است قوله الاعلى چنانچه در

عالم مدن مختلفه و قراء متفايره و همچنين از اشجار و اثمار

و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و كل آنچه در او مشهود

است همين تسم در انسان كل اين اشياء مختلفه موجود است

يسرىك نفس حكم عالم براو اطلاق ميشود و لكن در مؤمنين —

شؤونات تک سیه مشهود است مثلاً سماء علم و ارض سکون و -
اشجار توحید و افتان تفریح و اغصان تجرید و اوراق ایقان
و ازهار حب جمال رحمان و بحور علمیه و انهار حکمیه و ثنائسی
عزیمدیه موجود و مؤمنین هم در قسم مشاهده میشوند از بعضی
این عنایت الهیه مستور چه که خود را بحجیات نالائمه از
مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته اند و بعضی -
یعنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و بلحظات الله در آنچه
در انفس ایشان در یقه گذاشته شده تفرس مینمایند و آثار
قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربانیه در خود ببصر ظاهر
و باطن مشاهده مینمایند و هر نفس که باین مقام فائز شد بیوم
یعنی الله کلا من سعته فائز شد و آن را که آن یوم رانموده
یشاءنی خود را در ظل عنای رب خود مشاهده مینماید کسیکه
جمع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در
خود ملاحظه مینماید بلکه خود را محیط بر کل مشاهده کند
لو یفظر ببصر الیک .

و در کتاب ایقان است قوله الاعلی و اکمل انسان و افضل و الطف
از مظاهر شمس حقیقت اند بلکه ما سوی ایشان موجودند
باراده ایشان و متحرک اند بافاضه ایشان لولاک لما خلقت
الافلاک بلکه کل در وساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفتوک
بعث اند بلکه منزله است ذکر ایشان از ذکر غیر و منکس است

وصف ایشان از وصف ماسوی .

و قوله الاعلی و معرفت مید^د و وصول با و حاصل نمیشود مگر
بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از
لقاء این انوار مقدسه لقاء^د الله حاصل میشود و از علمشان علم الله
و از وجهشان وجه الله و از اولیت و آخریت و ظاهریت و -
باطنیت این جواهر مجرد^ه ثابت میشود از برای آن شمس
حقیقت یانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین
سائر اسماء^ه عالیه و صفات متعالیه لهذا هر نفسی که باین انوار
مضینه مستقیمه و شعوس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز^{شد}
بلقاء^{ست} الله فائز^{ست} و در مدینه حیات ابدیه یاقیه وارد و این لقاء میسر
نشود برای احدی الا در نیامت که پیام نفس الله است بمظهر
کلیه خود .

و در لوح خطاب سلمان است قوله الاعلی ای سلمان سبیل
کل بذات قدم مسدود بوده و طریق کل مقطوع خواهد بود و
محض قنیل و عنایت شمس مشرقه از افق احدیه را بین ناس
ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدسه را عرفان خود قرار
فرموده من عرفهم فقد عرف الله و من سمع کلماتهم فقد سمع
کلمات الله و من اقربهم فقد اقرب الله و من اعرض عنهم فقد
اعرض عن الله و من کفر بهم فقد کفر بالله و هم صراط الله
بین السموات و الارض و میزان الله فی ملکوت الامر و الخلق

وهم ظهور الله و حججه بین عبادہ و دلایله بین بریتہ
و در لوحی دیگر توله الاعلی و اینکه در ظهور بعد اعمال قبل
عند الله مقبول نبوده نظر بآن است که اعمال فرع عرفان بوده
و خواهد بود و عرفان الله هم منوط بعرفان مظهر نفس او است
و هر نفسی الیوم از نفس ظهور که جمیع او امر الهی طائف
حول او است محتجب ماند هیچ عملی او را نفع نمی بخشد اگر
چه بعمل کل ممکنات عامل شود چنانچه عرفان بیت انسان
را کفایت ننماید از عرفان منزل و مثبت آن و اگر نفس الیوم
تارک باشد جمیع اعمال را و عارف بحق باشد نجات از پیرایش
باقی و لکن اگر نمود یا الله از حق محتجب باشد و بتمام اعمال
مشغول مغرّی از برای او نه و عند الله از اهل سجین و نفی و نار
مذکور

و در کتاب اقدس است توله الاعلی انّ اول ما کتب الله علی العباد
عرفان مشرق امره و مطلع و حیه الذی کان مقام نفسه فی عالم
الامر و الخلق من فازیة قد فاز بكل الخیر و الذی منع انسه
من اهل الضلال و لویائی یکل الاعمال .

و از حضرت عید البیها در مفارقات است قوله المعزیز جمیع
کائنات حکایتی کنند و پرتوی گیرند و بهره بربت اما تجلی
کمالات و فیوضات و صفات الوهیت از حقیقت انسان کامل
یعنی آن فرق فرید مظهر کلی الهی ساطع و لامع است چه که

کائنات سائره پرتوی اقتباس نمودند اما مظهر کلی آینه آن -
آفتاب است و بجمیع کمالات و صفات و آیات و آثار آفتاب
در او ظاهر و آشکارا است عرفان حقیقت الوهیت ممتنع و محال
اما عرفان مظاهر الهیه عرفان حق است زیرا فیوضات و تجلیات
و صفات الهیه در آنها ظاهر پس اگر انسان بحیث معرفت مظاهر
الهیه برد بمعرفه الله فائز گردد و اگر چنانچه از مظاهر مقدسه
غافل از عرفان الهیه محروم پس ثابت و محقق شد که مظاهر
الهیه مرکز فیض و آثار و کمالات الهیه اند .

و قوله المیزان واضح است که اگر بخواهیم حقیقت الوهیت
را تصور نمائیم آن تصور محاط است و ما محیطه و البته محیط -
اعظم از محاط ازین ثابت و واضح شد که اگر يك حقیقت الوهیتی
تصور نمائیم دون مظاهر مقدسه آن اوهام محض است زیرا -
راهی بحقیقت الوهیت که منقطع وجدانی است نه و آنچه بتصور
ما آید اوهام است

و قوله الجلیل و این انسان که گوئیم مقصد هر انسان نیست
مقصد انسان کامل است زیرا اشرف عضوی در شجره ثمره است
و مقصد اصلی او است .

معنی حقیقی توحید و وحدت ظاهر و مظهر

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلیٰ معنی توحید
این است که حق و حده را مهیمن بر کل و مجلی بر مریسای
موجودات مشاهده نمایند کل را قائم یا وکل را مستند از
دانند این است معنی توحید و مقصود از آن بعضی از —
متوهمین باوهم خود جمیع اشیا را شریک حق نموده اند
و مسذک خود را از اهل توحید شمرده اند لا و نفسه الحق
آن نفوس اهل تغلب و تثبیت و تحدید بوده و خواهند بود
توحید آن است که یک را یک دانند و مقدس از اعداد شمرند
نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حق
را باغیب منیع لایدرک یک دانی باین معنی که افعال و اعمال
و اوامر او را ازودانی من غیر فصل و وصل و ذکر اشاره این —
است منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من
الراسخین

و در دعاء آخر شهر صیام است قوله الاعلیٰ بسم الله الاتم
الا قدر سبحانک اللهم اسألك بالذی اظهرته و جعلت
ظهوره نفس ظهورک و بطونه نفس بطونک و باولیته حق اولیتک
و باخریته ثبت آخریتک و بقدرته و سلطانه شهید کل ذی قدره
یا تبارک و بعظمته شهید کل ذی عظمته بعظمتک کبریا تک . .

وما اعلى قدرتك و ما اعلى عظمتك و ما اعلى كبريائك الذى شهر
 منه و اعطيتك بجلودك و كرمك فيا الهى اشهد ان به ظهرت
 آياتك الكبرى و سبقت رحمتك الاشياء و بذلك التذاه
 بشرت العباد بظهورك الاعظم و اعرك الاتم
 و رعا بدعوه محيي الانام فى الايام و روصف اهل بيان قوله
 الاعلى ارتفع ضجيج المشركين و صرير المنكرين . . . اذ انهم
 يا الهى اتخذوا العجل لانفسهم ربا سراك و يعبدونك
 فى العشى و الاشرار من دون بينة و لا كتاب . . . اذالم اذ ربا
 الهى انت تذكرنى اوانا اذكرك قد ارتفع الفصل و حقق الوصل
 ذكرى اياك ذكرك نفسى و ذكرك اياى ذكرى نفسك قد نسخ
 اليبس من آية الترب و حكم لظن من آية اليتيم و اشرق
 جمالك المين من هذا الافق العنير .

السورة هيت

و نيز از حضرت بها الله است قوله الاعلى بسم الله المجلسى
 على ما سواه ان يا ملاء الارض و السماء ان استمعوا شهادة الله
 من لسان ربكم الا بهى انه شهد لنفسه بنفسه قيل ان يرفع سماء
 امره و سحب قضاة بانه لا اله الا هو الذى ظهر انه لا سم
 الاعظم به ثبت برهان القدم و حجته على من فى السموات -
 و الارضين شهد الله لنفسه ^{بنفسه} فى كينونة ذاته بانه لا اله الا هو

والذى اتى بالحق انه مظهر اسمائه الحسنى ومطلع صفاته
العليا دلح لسان الفجر عن افق البقاء و نطق الروح الاعظم
عند سدرة المنتهى بانه هو المتصود فى مدائن الاسماء والمذكور
فى الواح التى نزلت من سماء مشية ربكم مالك الارض والسماء
وانه لسبب الاعظم بين الامم قد ظهر لحيوة العالمين
شهد الله لذاته بذاته قبل خلق الممكنات وقبل ظهور الاسماء
والصفات بانه لا اله الا هو والذى اتى على سحاب القضاء انه
لوديمة الله بينكم ومظهر ذاته نبيكم وانا حينئذ من افقه تشهد
وترى وتدعو من فى الارض والسماء بهذا الجمال الذى منه
تمرت عيون اهل الفردوس وسكان سراق القدس الذين
ما ارتدوا والبصر عن المنظر الاكبر وما منعتم سبحات البشر
عن النظر الى وجه الله العزيز الوديع انه لهو الذى ينسطق
فى كل الاشياء باني انار بكم الرحمن الرحيم لى كنى كنزا
فى المقام الذى ما اطلع به احد الانفس العليم الخبير
دعوا ما عندكم ثم اعرجوا بجناحين الانقطاع الى هذا الهواء
الذى تعرفه سمات ربكم الغفور الكريم و نفسى قد اتى اليوم
الذى كان مكنونا فى خزائن قدرة ربكم ان استبشروا فى
هذا اليوم المبارك العزيز المنيع من فرق بينه وبينى قد -
بعد عن صراط حق مستقيم و به غنت الورقاء على افسان
سدرة البهاء تالله الحق قد اتى المحبوب العالمين

و نفس الحق قد ظهر الغيب المكنون والسر المخزون
وقوله الاعلى يا ايها الناظر الى شطرى والمقبل الى انفسى
ان استمعى من حول عرشى انه لا اله الا انا الفرق الخبير
ت اظهرت نفسى لاصلاح العالم ودعونا لكل الى الافسق
الاعلى الخ

وقوله الاعلى شهد الله انه لا اله الا هو الذى ينطق انه
لهو الكنز المخزون يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وهو الفسرك
العزیز الحمید

في كتاب مجمع البحرين در ضمن بيان لغت سراسر است و منه
هذا من سرآل محمد ص اى من مکتب آل محمد الذى لا يظهر
لكل احد قال بعض شراح الحديث اعلم ان سرآل محمد ص
صعب مستصعب فممنه ما يعلمه الملائكة والنبیون وهو ما وصل
اليهم بالوحي و منه ما يعلمه هم ولم يجر على لسان مخلوق غير
هم وهو ما وصل اليهم بغير واسطة وهو السر الذى به ظهرت
آثار الربوبية عنهم فارتاب لذلك المبطلون وفاز العارفون فكفر
به فيهم من انكرو فرط و من غلا فيهم وافرط و فاز من ابصر
وتبع النقط الاوسط

عبودیت

و نیز در شرح کوثر از حضرت نقطه است قوله الاعلى قل انى
عبد الله صدق لما معكم من حكم القرآن . . . و اشهد انسى

عبدك آمنت بك واعترفت بقدرتك الخ

و در باب اول از واحد تا سبع بیان است قوله الاعلى نقطه
بیان عیدی بوده مخلوق و مرزوق و مولود و موروث و آنچه -
من الله تكلم نموده ازواست نه ازوکه کسی غلو ننماید و از حد
عبودیت تجاوز نکند .

و از حضرت یهاً الله در سورة العنكب است قوله الاعلى وانا
الاعبد آمنت بالله وآياته ورسوله ^{وما لائكته ويشهد} ما سواه مخلوق بامر و منجمل
یا راد نه لا اله الا هو الخالق الباعث المحيي المميت ولكن انسى
حدثت نعمة التي انعمني الله بجموده وان كان هذا جرمي
فانا اول المجرمين و اكون بين ايديكم مع اهلي فافعلوا ما
شئتم ولا تكونن من الصابرين لعل ارجع الى الله ربى نفسى
مقام الذى يخلو فيه عن وجوهكم وهذا منتهى املى و يفيتسى
و كفى بالله على نفسى لعليم و خبير .

و در دعاء بدعوه محیی الانام فی الايام قوله الاعلى بسم الله
الاعظم الامنع الاقدس العلى الایهى سبحانك اللهم یا الهی
تسمع حنینى کحنین التکلی و طرفى الى الافق الاعلى
ترى و لاترى الى منى یا الهی ترکنى بین هولاء الذین
کفروا بنعمتك و جاهدوا بآياتك وانكروا حقك و اعترضوا عليك
و اعرضوا عنك خلصنى یا الهی بفضلک و رحمتک ثم اظهر
ما وعدتنى یا محبوب البهاً و مقصود البهاً كلما سترت

حیتند لسانى و قلبى و ظاهرى و باطنى بانسه هواله لا اله الا هو

نفسی اظہرتہا بامرک و کلمہ فررت منہم ارجعتنی الیہم
یتدرتک و سلطانک و ما الذ عیود یتى لنفسک و عند
بلنت انى مقام کلمہ اشاہدا رضا احب ان اکب یوجہی علیہا
خاضما لوجہک و ساجدا لنفسک فوعزتک لولم اکن ناظررا
الی قضائک المحتوم ما اظہرت نفسی الا بالعبودية الصرفة
بین یریتک ولكن انت تفضیت بتدرتک ما اردت و اضیت ماشئت
لیثبت ما نزل فی البیان والا انى اجیت بان اخضع لكل وجه کان
خاضما لوجہک ان الذین تجاوزوا عن عیودیتک اولیتک -
ما وجدوا لذتہا اساءک یا مالک مالک البقاء بان توفقتنى
واحبتى على خدمتك والعبودية في كل شأن لنفسک .
و درمناجاتی درایام صیام قولہ الامنع و ما کان مقصودى یا الہی
فیما نطقت به بین یدیک الا لیظہر عیودیتى بین یریتک و -
یشہد کل بانى انا السائل وانک انت المسئول وانى انا الداعى
وانک انت المجیب والا فوعزتک مرادى ما اردت و مقصودى ما
قصدت و املی ما قضیت من فرق بین مشیتى و مشیتک انسه
کفریک و اتخذک شریکا فی ملکک و بعشیتى اظہرت مشیتک
لولاہى ما کانت ہى مرادى فداک یا مراد البہاء مقصودى
فداک یا مقصود البہاء مشیتى فداک یا مضم نارالبہاء و یا
ایہا المشتغل فی صد رالبہاء و یا ایہا السناطق بلسان البہاء
و در کتاب بدیع قولہ الا بدع و این غلام جز عیودیت صرفہ

دوست نداشته نوالذی نفسی بیند عیونیت محبوب جانسم
بوده بشائنی که کلماتشاهد موقفا من موافق الارض احب ان
اخیر علیه سجدا

و در حاجاتی قوله الاعلی بسم الذی بذکره یحیی قلوب الملاء
الاعلی سیحانک اللهم یا الهی تشهد وترى کیف ابتلیت
بعد از ما اردت الا الخضوع لدی باب رحمتک الذی فتحتہ علی
من فی ارضک و سمائك و ما امرتهم الا بما امرتنی و ما دعوتهم
الا بما بحثتنی به و عزتک ما اردت بان استعلی علی احد
بشائنی من الشؤون و ما اردت ان افتخر علیهم بما اعطیتنی
یجودک و افضاک لانی لا اجد یا الهی لنفسی ظهورا تلقاء
ظهورك ولا امرا الا بعدا ذنک و ارادتک بل فی کل حین -
نطق فواء ذی یالیت کنت ترا یا جمع علیه وجوه المخلصین
من احبائک و المقربین من اصغیاءک لویتوجه ذواذن السی
ارکانی لیسمع من ظاهری و باطنی و قلبی و لسانی و عرونی
و جوارحی یالیت یظهر منی ما تفرج به قلوب الذین ذاقوا
حلاوة ذکر ربی الہلی الاعلی و یصعد بندائی امدالی
جبروت امرک و ملکوت عرفانک یا من یدک ملکوت البقاء و
ناسوت الانشاء ان قلت الی الی یاملاء الانشاء ما اردت -
بذلک الا امرک الذی به اظهرتنی و بعثتنی لیتوجهن کل الی
مقر وحدانیتک و مقعد عز فرادانیتک

و در لوح خطاب بشیخ محمد تقی نجفی اصفهانی قوله الایهی
 حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی
 آمده یعنی مشارق امر و مخازن لثالی علم او چه که انه تعالی
 غیب مکنون مستور عن الانظار انظر ما انزلہ الرحمن فی القرآن
 لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير.
 و قوله الایهی آنجنا بیجا غیر گفته سر رة توحید را ترجمه نمایند
 تا نزد کل معلم و مبرهن گردد که حق لم یک ولم یولد است
 و باینها ربوبیت و الوهیت قائل اند یا شیخ این مقام مقام
 غنای از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مثل بر
 نیستی بحت یات است، این مقام لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا و
 لاحیاء و لا تشورا است مقصود از ذکر الوهیت و ربوبیت
 را عبان ملتفت نشدند که اگر بیابند از مقام خود قیام کنند
 و بکلمه تبنا الی الله ناطق گردند حضرت خاتم روح ما سواه فداه
 میفرماید لنا مع الله حالات نحن فیها هو وهو نحن وهو هو
 و نحن نحن از این مقام هم گذشته چرا مقامات دیگر را که از قلم
 ایهی نازل ذکر ننموده اند لسان مظلوم را کتری از ایام
 و لیالی باین کلمات عالیات ناطق الیه الیه الیه الیه
 بوحدانیتک و فردانیتک و بانک انت الله لا اله الا انت لم تنزل
 کت مقدسا عن ذکر دوتک و ثناء غیرک و لا تزال تكون بمشعل
 ما قد کنت من قبلی و من بعدا ساءک یا مالک القدیم بالاسم

الاعظم و بتجلیات نیر ظهورک فی طور البیان و بأمواج بحر علمک فی الامکان ان تؤیدنی علی یترینن الیک و یقطعن عن دونک و عزتک یا اله الکائنات و مقصود امکانات احب ان اضع وجهی علی کل بتعة من یتاع ارضک لعلہ یتشرف بمقام تشرف یقوم اولیاءک . . . برأستی میگویم و لوجه الله میگویم این عید و این مظلوم شرم دارد خود را بهستی و وجود نسبت دهد تاچه رسد بمقامات فوق آن . . . و نفسی که باینمقام رسیده البته از نخوت و کبر و غرور میرا است آنچه گفته شد من عند الله بوده انه شهید و یشهد و هو العلیسم الخیر

و قوله الاعلی سبحان الله ذکر الوهیت و ربوبیت که از اولیاء و اصفیاء ظاهر شده آنرا اسباب اعراض و انکار قرار داده اند حضرت صادق فرموده العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة و حضرت امیر در جواب اعزایی که از نفس سئوال نموده ثالثها اللاهوتیه الملکوتیه وهی قوة لاهوتیه و جوهرة بسیطة حیه بالذات الی ان قال علیه السلام نهی ذات الله العلیا و — شجرة طوی و سدرة المنتهی و جنة المأوی حضرت صادق فرموده اذا قام قائمنا اشرقت الارض ینور ربها و همچنین از ابي عبد الله حدیث طویلی ذکر شده و از جمله نصوص — حدیث مذکور این کلمه علیا است فعند ذلك یهبط الجبار

عز وجل من الغمام والملائكة و في القرآن العظيم هل ينثرون
الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام و در حديث مفصل
ميفرمايد بسند القائم ظهره الى الحرم ويمد يده المباركة
فتري بيضا من غير سوء و يقول هذه يد الله ويمين الله هر
نحو اين احاديث را معنى نموده اند آثار قلم اعلى راهم معنى
نمايند حضرت امير فرموده انا الذي لا يقع عليا سم ولا صفة
و همچنين فرموده ظاهري امامة و باطنى غيب لا يدرك قال
ابو جعفر الطوسي قلت لا يعبد الله انتم الصراط في كتاب الله
و انتم الزكوة و انتم الحج قال يافلان نحن الصراط نفسى
كتاب الله عز وجل و نحن الزكوة و نحن الصيام و نحن الحج
و نحن الشهر الحرام و نحن اليك الحرام و نحن كعبة الله و
نحن قبلة الله و نحن وجه الله .

در قرآن كريم است قوله جل و عزز ما رميت اذ رميت ولكن الله
رمى و از احاديث تدسيه است يا ابن آدم انا غنى لا افتقر -
اطعنى فيما امرتك اجعلك غنيا لا تفتقر يا ابن آدم انا حى
لا اموت اطعنى فيما امرتك اجعلك حيا لا تموت انا اقول للشئى
كن فيكون اطعنى فيما امرتك اجعلك تقول للشئى كن فيكون
ما تقرب الى عبدى يمثل اداء ما افترضت عليه و لا يزال عبدى
يتنفل حتى احبه و من احبته كنت له سمعا و بصرا و ندا و هو ينادى
اذا دعانى اجبته و ان ساء لى اعطيته و قول النبى عم لى -
مع الله وقت لا يسمنى فيه ملك مقرب و لانى مرسل كشاف
المحجوب

عن ام سلمه زوج النبي صلى الله عليه وسلم انه سمع خصومة
بياب حجرته (وكان ذلك على ارث تديم) فخرج اليهم فقال
انما انا بشر وانه ما ياتيني الخصم فلعل بعضكم ان يكون -
ايبلغ من بعض فاحسب انه صادق فاقضى له بذلك فمن
قضيت له يحق مسلم فانما هي قطعه من النار فليأخذها -
اوليتركها رواء البخاري ومسلم كتاب ادب النبي وقال
رسول الله انا في عالم يحج اليك كاحدكم

چه عين ظهور الله بدانند و چه
مرآت الله بدانند ولي جدال نکنند

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی خطاب باقا جمالی
برو جردی است قوله الاتم مثلا نفسی غیب منیع لایدرک راز
هیكل ظهور مشاهده مینمایند من غیر فصل و وصل و بعضی
هیكل ظهور را ظهور الله دانسته و اوامر و نواهی او را نفس
او امر حق میدانند ایند و مقام هر دو یکی الصریح مقبول است
ولکن اصحابان ایند و مقام در بیان ایند و رتبه نزاع و جدال
نمایند هر دو مرد و نه یوده و خواهند بود

عقل کلی الهی در مظاهر مقدسه و
پرتوی از آن در قلوب اولیاء میباشند

و نیز از حضرت عبد البها در مفاوضات است قوله العزیز
اما عقل کلی الهی که ما وراء طبیعت است آن فیض توه قدیمه
است و عقل کلی الهی است محیط بر حقائق کونیه و مقتبس از -
انوار و اسرار الهیه است آن توه عامله است نه توه متجسسه
متجسسه قوای مصنوعیه عالم طبیعت قوای متجسسه است از
تجسس بری بحقائق کائنات و خواص موجودات برد اما توه عاقله
ملکوتیه که ما وراء طبیعت است محیط بر اشیا است و عالم
اشیا و مدرك اشیا و مطلع بر اسرار و حقائق و معانی
الهیه و کاشف حقائق خفیه ملکوتیه و این توه عقلیه الهیه
مخصوص مظاهر مقدسه و مطالع نبوت است و پرتوی ازین انوار
بر مرایای قلوب ابرار زند که نصیب و بهره ازین توه بواسطه
مظاهر مقدسه برند .

وحی و الهام و کلام الهی

و نیز از حضرت عبد البها در خطابی بحاجی میرزا حسین
یرادر ورقاء شهید است قوله الصبین در خصوص وحی مرتوم
نموده بودند ائمه اطهار مطالع الهام بودند و مظاهر فیض

حضرت رحمن وحى اختصاص بحضرت رسول نأشت لهذا كلام
ائمه اظهارا كلام الهى نگوئيم بلكه بالههه رحمانى نأنيم

الارواح منها كلية ومنها جزئية فارواح الاثبياء كلية يشتمل
كل منها على ارواح من يتدخل فى حكمه ويصير من امته كما
تدخل الاسماء الجزئية فى الاسماء الكلية واليه الاشارة بقولسه
تعالى ان ابراهيم كان امة قانتالله - قيصرى نأشرح -
فصوص الحكم

اتقن المسلمون على اطلاق لفظ المتكلم على الله واختلفوا
فى مستناه فعندنا كلامه تعالى صفة قديمة قائمة بذاته غير
مخلوقة ليس من جنس الحروف والاصوات وسميت
العبارات كلام الله تعالى لانها دالة على كلام لحاجة العباد
اليها فان معناه انما يفهم بها فان عبر عنه بالعربية فهو قرآن
لان علمه بالقلبية وان عبر بالعبرية فهو توراة وان عبر عنه
بالسريانية فهو انجيل واختلفت العبارات لا يستلزم اختلاف
الكلام كما ان الله تعالى يسمى بعبارات مختلفة مع ان ذاته
واحدة وقالت المعتزلة كلام الله تعالى مخلوق غير قائم
بذاته وقالت الحنابلة والكرامية كلام الله تعالى
ليس الا الحروف المولفة والاصوات المقطعة وانه حال نفس
المصاحف والالسنة ومع ذلك هى قديمة شرح وصييت
ابوحنيفة

هریک از مظاهر الهیه آفتاب خویشتاب مرکز حیات عالم اند

و نیز از حضرت عبدالبهیه در مفاوضات است قوله العزیز
حقائق مقدسه مظاهر الهیه محیط بر کائنات من حیث الذات
والصفات و فائق و واجد حقایق و متحقق بجمیع اشیا اند
... مظاهر مقدسه الهیه مرکز انوار حقیقت اند و منبع اسرار و فیوضات
محبت تجلی بر عالم قلوب و افکار نمایند و فیض ابدی بر عالم ارواح
میدول فرمایند حیات روحانی بخشند و بانوار حقایق و معانی
درخشند و روشنائی عالم افکار از آن مرکز انوار و مطلع
اسرار است اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس مقدسه نبیود
عالم نفوس و افکار ظلمت اندر ظلمت است و اگر تعالیم صحیحه
آن مطالع اسرار نبیود عالم انسانی جولانگاه اخلاق و اطوار
حیوانی بود... مظهر مقدس ربانی که آفتاب عالم آفرینش است
(مانند هر شعسی در دایره مظلم شمسی خود که مرکز نور و
حیات و حرکات و انتظام اند) چون تجلی بر عالم ارواح و
افکار و قلوب نماید بهار روحانی آید و حیات جدید رخ بگشاید
قوة ربیع بدیع ظاهر گردد و موهبت عجیب مشهود شود
و قوله العزیز اگر در انسان قوای رحمانیه که عین کمال است
بر قوای شیطانیه که عین نقص است غالب شود اشرف موجودات

است و اما اگر قوای شیطانیه بر قوای رحمانیه غالب شود انسان اسفل موجودات است مختصرا این است که جمیع فضائل و کمالات حقیقت انسانی است و جمیع رذائل صفت انسان و چون با شرف مقامات انسانی رسد آنوقت دیگر ترقی در کمالات ندارد نه در رتبه زیرا مرتبه منتهی شود لکن کمالات الهیه غیر متناهی است کائنات منتهی یا انسان کامل گردد دیگر موجودی کاملتر از انسان نیست که انسان انتقال با آن کند فقط در رتبه انسانیت ترقی دارد کمالات انسانیه غیر متناهی است در بین کائنات انسان جامع کمالات وجود است و مقصد از انسان فرد کامل است یعنی اول شخص عالم کسبه جامع کمالات معنویه و صوریه است در بین کائنات مثل آفتاب است

و قوله الجلیل اما آن حقیقت شاخصه مظاهر رحمانیه یسک حقیقت مقدسه است و ازین جهت مقدس است که من حیث الذات و من حیث الصفات ممتاز از جمیع اشیا است مثل آنکه شمس من حیث الاستعداد مقتضی انوار است و قیاس با قمار نمیشود مثلا اجزاء مرکبه کره شمس قیاس با اجزاء مرکبه کره قمر نمیکردند آن اجزاء و آن ترتیب مقتضی ظهور شعاع است اما اجزاء مرکبه قمر مقتضی شعاع نیست مقتضی اقتباس است پس سائر حقائق انسانی نفوسیه هستند مثل ماه کسبه

اقتباس از انوار از شمس میکنند اما آن حقیقت مقدسه بنفسه
مضمینی است انفکاک از فیض الهی و جلوه ربانی
ندارد مظاهر الهیه مرایای متعدده هستند زیرا
شخصیت مخصوصه دارند اما مجلی در آن مرایا یک شمس
است معلوم است که حقیقت مسیحیه غیر از ^{حقیقت} موسویهاست
و البته حقیقت مقدسه از بدایت واقف بر سر وجود است و از سن
طفولیت آثار بزرگواری از آن ظاهر و واضح است .

مظاهر مقدسه قبل از آغاز دعوت

همان شمس حقیقت اند

و نیز در لوحی خطاب بورقاء ارسال ازخ ادم است و اینکه
از مظاهرا مر سوال نمودند ایشان در بطن ام دارای مقامات
بوده و هستند و بمنتهیات اوقات و اسباب ظاهر شده هر
و از حضرت عبدالیه در مقارنات است قوله العزیز مظا
مقدسه لم یزل حقائق نوریه بوده و هستند تغییر و تبدیلی
در ذات آنها حاصل نگردد نهایت این است که قبل از ظهور
چون ساکت و صامت اند مانند نائم اند و بعد از ظهور
ناطق و شارق مانند بیدار .

بدعیست ماصد رو تجنید وجودات

در ظهورات الهیه

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعظم الاوتی
حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر شد محسناتی بود که جمیع
از آن غافل بودند و اگر گفته شود کل در کتاب الهی مستسور
و مکنون بود و در ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه
طلعات معانی مقتعه در غرفات کلمات الهیه از خلف حجاب
بیرون آمدند هذا حق لاریب فیه و اگر گفته شود از قبل بر
سبیل اجمال ذکر شده و آن مبین و مفصل حق لاریب فیه
و اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و
کل بدیع است این قول هم صحیح و تمام است چه اگر حق
جل ذکره یکلمه الیوم تکلم فرماید که جمیع نام از قبل و بعد
بان تکلم نموده و نمایند آن کلمه بدیع خواهد بود لوکنتم
تتفكرون . . . و همیشه بدانید که ظهور حق مخصوص است
باظهار معارف ظاهره و تغیر احکام ثابتہ بین بریدہ بلکه
در حین ظهور کل اشیا حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی
شده و خواهند شد و باقتضای وقت و اسباب مالکیه ظاهر
میشود .

ترقی برتبه، مظاهر مقدسه

معتنح میباشند

و نیز از حضرت عبدالیهاء در مفاوضات است قوله العزیز

بدانکه مراتب وجود متناهی است مرتبه عبودیت مرتبه نبوت

مرتبه ربوبیت لکن کمالات الهیه و امکانیه غیر متناهی است.

ولی هرکائناتی از کائنات از برای او مرتبه ایست که تجاوز از آن

مرتبه نتواند یعنی آنکه در مرتبه عبودیت است هرچه ترقی

کند و تحصیل کمالات غیر متناهی نماید برتبه ربوبیت نمیرسد

و همچنین در کائنات جماد آنچه ترقی کند در عالم جمادی

قوه نامیه نیاید و همچنین این گل هفت رتقی نماید در عالم نباتی

قوه حساسه در او ظهور نکند مثلاً بطرس مسیح نشود

نهایتش این است که در مراتب عبودیت بکمالات غیر متناهی

رسد

حواریین هرچه ترقی میکردند مسیح نمیشدند

و در خطابی بحاجن میرزا حسین اخ الشهدید در میان دو اب

قوله العزیز و اما امکان حصول مقام انبیاء از برای جمیع

خلق ایسین ممکن نه زیرا خلق بمراتب است مادی و نادان

ما فوق را ننماید و خلقکم اطوارا سنگ خارا یا نوت حمسرا

نگردد و خذف و صد ف لو لا لا نشود حضرت قدوس در ظل

حضرت اعلیٰ بودند نه مستقل مؤمنین این ظهور بمقام انبیاء
بنی اسرائیل رسند امانه انبیاء اولوالعزم زیرا آنان
ظهور کلی بودند باری مظاهر الهیه که بالا استقلال اشراق فرمودند
مقامی دیگر دارند و شانی دیگر هیچ نفسی بمقام و رتبه
آنان نرسد و عليك اليها الا بهی ع

و قوله العزيز رحمت برده و قسم است خاصه و عامه روحانی
و جسمانی رحمت عامه جسمانی وسعت رحمته کلشنی اما رحمت
خاصه روحانی وجدانی رحمانی یختص بر رحمته من یشاء

مقام جسدی مظاهر مقدمه الهیه

عجز و غیره از عوارض میشود

و نیز از حضرت عبد الیها در مفاوضات است قولها العزيز
مظاهر مقدمه سراسه مقام است يك مقام جسدی و يك مقام
ناطقه و يك مقام مظهریت كامله جلوه ربانی اما جسمیت
ادراك اشیا نماید بقدر استطاعت عالم جسمانی لهذا در بعضی
مواقع اظهار عجز نمودند مثلا خواب بودند و خیر نسمة الله
بر من گذر نمود و مرا بیدار کرد و امر ینذا نمود و یا انکس
حضرت مسیح در سن سی سال تعین شد و روح القدس
حلول نمود و پیش ازین روح القدس در مسیح ظاهر نبود
جمع این امور را جمع بمقام جسدی ایشان است اما مقام ملکوتی

ایشان محیط بر جمیع اشیا است و واقف بر جمیع اسرار و عالم
بر جمیع آثار و حاکم بر جمیع اشیا پیش از بعثت بعد از بعثت
جمیع یکسان است .

اجساد مظاهر مقدسه بقاء ندارد

و نیز از حضرت عید الیها در مفاوضات است قوله العزیز
مقام جسمانی محدث است چه مرکب از عناصر است و لا یسـ
یرین است که هر ترکیبی را تحلیل است ممکن نیست که ترکیب
تفریق نشود مقام جسدی البته متلاشی میشود این مقام
جسد مقام بشری است و متلاشی میشود زیرا ترکیب عنصری
است و آنچه از عناصر ترکیب میشود لابد تحلیل و تفریق
میگردد .

نفوس نیز محدث است

و نیز از آنحضرت در مفاوضات است قوله العزیز و مقسام
ثانی مقام نفس ناطقه است که حقیقت انسانی است این نیز
محدث است و مظاهر مقدسه در آن با جمیع نوع انسان مشترک
هرچند اول دارد اما آخر ندارد بلکه مؤید بحیثیات
ابدیه است .

بشروانیا و ادیان و کتب مقدسه

همیشه بوده و خواهند بود

و از حضرت نقطه در رساله دلائل سبعة است قوله الاعلی

از برای خلق او اولی نبوده و آخری نخواهد بود که تعطیل
در فیض لازم آید و بعد از آنچه ممکن است در امکان از عدد خلق
ارسال رسل و انزال کتب فرموده و خواهد فرمود

و از حضرت بقاء الله در ایقان است قوله الاحلی لم یزل جود
سلطان وجود بر همه ممکنات یظهر مظاهر نفس خود احاطه
فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه اقطار
رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد **لَا تَأْتِي تَمَائِي** که صنم
او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود **مَخْلُق** او از اول
لا اول بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی
نهایت خواهند بود و ابتدائی او را ندیده .

و از آن حضرت در تفسیر سوره **وَالشَّمْسُ** است قوله الاعلی **کَمَا تَرَى**
ان کل ملة من ملل الارض استضاءت بشمس من هذه الشمس
المشرقات والذی انکرانه صار محروما عنها و قوله الاعظم **الایهی**
این است که در جمیع اعهاد و ازمان انبیاء و اولیاء با قسوت
ریائی و قدرت صمدانی در میان نام ظاهر گشته و عقل سلیم
هرگز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آنرا در آن

نموده این باب هدایت رامسود و انگار و از برای این
شمس و انوار ابتدائی و انتهای تعقل نماید زیرا که فیضی
اعظم ازین فیض کلیه نبود و رحمتی اکبر ازین رحمت مبسطه
الهیة نخواهد بود و شکی نیست که اگر يك آن عنایت
و فیض او از عالم منقطع شود البته معدوم گردد لهذا لیس
یزل ایواب رحمت حق بوجه کون و امکان مفتوح بوده و لایزال
امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیت و حقایق
واعیان متراکم و مفیض خواهد بود این است سنت خدا من
الازل الی الابد .

و از آنحضرت در لوحی است قوله الاعلی و اینکه سؤال شده
بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین
آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر لیل بر عدم وجود
نیوده و نیست نظر بطول مدت و انقلاب ارض باقی مانده و
ازین گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسم
که حال بین نام است نبود و وقتی بود که اصلا رسم تحریر
نیوده قسم دیگر معمول بود و اگر تفصیل او ذکر شود بطول
انجامت ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتداء
این السن معروفه مذکوره در ارض نبود و همچنین این قواعد
معموله بلسانی شیراین السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف
السن در اراضی که بیابان معروف است از بعد وقوع یافت

لذا آن ارض بیابان نامیده شد اَیُّ تَبَلُّبَتْ فِیْهَا اللِّسَانُ اِی
 اختلاف و بعد لسان سریانی ما بین نام معتبر بوده و کتب
 الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایامیکه خلیل الرحمن از
 افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لائح گشت آنحضرت حین
 عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمی عبرانی و چون در عبور
 خلیل الرحمن بآن تنطق فرموده لذا عبرانی نامیده شد
 و کتب و صحف الهی بعد بلسان عبرانی نازل و مدتی
 گذشت و بلسان عربی تبدیل شد و اول من تکلم به عرب
 بن تحطان و اول من کتب بالعربیة مر امر الطائی و اول من قال
 الشعر حمیر بن بسا و بعد رسوم خطیة از قلمی بقلمی نتقل
 تا اینکه باین قلم معروف رسید حال ملاحظه نمائید بصد از
 آدم چه قدر لسان و زبان و قواعد خطیة مختلف شده تا چه
 رسد بقبل از آدم مقصود ازین بیانات آنکه لم یزل حق در علو
 امتناع و سمارتفاع خود مقدس از ذکر ما سواه بوده و خواهد
 بود خلق هم بود، مظاهر عز احدیه و مطالع قدسیه یا تبه
 در قرون الاولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت
 فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی
 اسماء و از کار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در
 آنحادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب
 تواریخ و چه غیره و همچنین انقلاب بسیار شده که سبب

محو بعضی امور گشته و ازین مراتب گذشته و رکتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است بعضی از هنت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب موجود است .

و از حضرت عبد البهاء در رسالهٔ افلاکیا است قوله العزیز
 لان الجسمانیات آیات وانطیاعات للروحانیات وأن کل ما فی
 عوالم و مثال للعالی بل ان العلویات والسفلیات والروحانیات
 والجسمانیات والجوهریات والعرضیات والکلیات والجزئیات ^{لعماد}
 والمعانی والصور والمعانی وحقایق کلشی و ظواهرها -
 و بواطنها کلها مرتبط بعضها مع بعض و متوافق و متطابق
 علی شأن تجل القطرات علی نظام البحور والذرات علی
 نمط الشعور بحسب قابلیتها و استعداداتها لان الجزئیات
 * بالنسبة الی الحقایق والمكونات التی عظم منها فالکلیة -
 والجزئیة فی الحقیقة امر اذافی و شأنی نسبی و الارحمة ربک
 وسعت کلشی اذا فاعلم بان الهیته الجامعة لنظام الوجود
 شامله لکل موجود کلسی اوجزی ایا ظهوراً او بطناً سراً و علانیه
 فکما ان الجزئیات غیر متناهیة من حیث الاعداد کذلک الکلیات
 الجسمیة والحقایق العظیمة الکوئیة خارجة عن حد الاعداد
 والاحصاء وان مشارق التوحید ومطالع التفرد و شعور التقديس
 * بالنسبة لعماد ونها کلیات

تالت وتندست عن القیود العبدیة وان العوالم الروحانية
تنزهت عن الحدود والحصریة وكذلك عوالم الوجود الجسمانیة
لا تحصرها العقول والافهام ولا تحیط بها مذاك اولی العلم الاعلام
واز آنحضرت در مفاد ذات است توله العزیز اما حقیقت نبوت
که کلمة الله و مظهریت کامله است بدایتی نداشته و نهایتی
ندارد .

و توله المبین انسان عضو اعظم اینعالم است واگر عضو اعظم
درین هیكل نباشد البتة هیكل ناقص است زیرا در
بین کائنات انسان جامع کمالات وجود است و مقصد از انسان
فرد کامل است یعنی اول شخص عالم که جامع کمالات معنویة
و صوریة است که درین کائنات مثل آفتاب است . . . این
مظهریت کامله از اول لا اول الی آخر لا آخر بود .

و در سفرنامه امریکا است پرسیدند آیا بعد از دوریهائی بساز
دوره دیگر خواهد بود فرمودند سلطنت خدا این است
و نهایت ندارد و فیوضات او بی انتها است

واز آنحضرت در خطابی است توله العزیز اهل امریک در
ازمنه قدیمه از جهت شمال نزدیک آسیا بودند یعنی خلیجی
فاصله است لهذا از آن جهت گویند عبور و مرور شده است
و علائم دیگر نیز دلالت بر مراد و نماید اما بمحلی که سمیت
نبوت نرسد آن نفوس معذورند در قرآن میفرماید وما کننا

مَعْدِيْنِ حَتَّىٰ تُبْعَثَ رَسُوْلًا اِلَيْهِمْ ۚ رَانَ عَفْجَاتٍ نِيْزًا زَمْنَهُ
قدیمه وقتی ندای الهی بلند گشته ولكن حال فرا موش شده
است .

مقام وحدت و کثرت مظاهر مقدسه و تفاوت مراتب

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله الاعلیٰ جمیع
انبیای مقربین و اصفیای مقدسین باین صفات موصوف و باین
اسماء موسوم اند نهایت بعضی در بعضی مراتب است ظهوراً
و اعظم نوراً ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلك الرسل فضلنا
بعضهم علی بعضی و این مظاهر حق را در مقام مقرب
است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را
بیک اسم موسوم و موصوف نمائی با سی نیست چنانچه میفرماید
لا نفرق بین احد من رسله . . . این است اتحاد آن جواهر
وجود و شموس غیر محد و در بعضی اگر یکی ازین مظاهر قدسیه
بفرماید من رجوع کل انبیاء استم ساءق است . . . باری
این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک
شجر روئیده اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه . . . و مقام دیگر
تفصیل و عالم خلق و رتبه حدود انبیا بشریه است .
و از حضرت عید البها در مفاوضات است قوله العزیز و لسی

اشراقش بتفاوت مانند آفتاب است مثلاً طلوعش در بیابان
مسیح در نهایت اشراق و سطوع بود .

عصمت انبیاء و اولیاء چه ذاتیة
و موهوبه و مقام یفعل مایشاء

نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اندر است قوله الاعلیٰ لیس
لمطلع الامر شریکٌ فی العصمة الكبرى انه لمظهر یفعل مایشاء
فی ملکوت الانشاء قد خص الله هذا المقام لنفسه وما قدر
لاحدٍ نصیبٌ من هذا الشأن العظیم المنیع .
و قوله الابهی طویب لمن اقربا لله و آیاته واعترف بانسه
لا یسأل عما یفعل هذه کلمة قد جعلها اطاراً للعقاید و اصلها
و بها یقبل عمل العالمین اجهلوا هذه الکلمة نصب عیونکم
لئلا تزلکم اشارات المعرضین لو یجعل ما حرم فی ازل الازل
او بالعکس لیس لاحقاً ان یعرض علیه والذي توتف فی اقل
ان انه من المعتدین والذي ما فاز بهذ الاصل اللسانی و المقام
الاعلیٰ تحرکه اریاح الشبهات و تقلبه مقالات المشرکین من
فاز بهذ الاصل قد فاز بالاستقامة الكبرى حیذا هذا المقام
الابهی الذي بذکره زین کل لوح منیع کذلک یعلمکم ما یخلصکم
عن الريب و الحيرة و ینجیکم فی الدنيا و الاخرة انه هو الغفور
الکریم